

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

این بحثی که نتیجه نهایی برای استصحاب بود یک مقدار هم طول کشید اما در حقیقت این مباحثی که گفته شد و احتمالات، این ها در کلمات خود علمای اسلام، علمای اصول یا فقه یا قواعد فقهیه از قدیم تا حالا مطرح شده، ما سعی کردیم همه را یک جا جمع بکنیم و به یک صورت واحدی در بیاوریم.

عرض کردیم هشت نکته و هشت وجه برای استصحاب و طبعاً تصویر استصحاب هم فرق می کرد از اماره بودن و غیره، توضیح داده شد، وجه نهم وجهی بود که اصحاب ما رفتند که طبق اخبار باشد و عرض کردیم تعبیر خبریه ما در پیش اهل سنت نیست، آن ها هم به همین اخبار تمسک کردند لکن به ضمیمه قیاس، یک روایت اگر مثلاً و لیکن علی ما استیقن، لکن ما تعبیر بیشتری داشتیم و این که اصحاب متأخر ما از قرن دوازدهم به بعد به همین اخبار عمل کردند و منشا رو آوردن به حجیت استصحاب شد و به مناسبت اخبار عرض کردیم متن لا تنقض الیقین بالشک حدوداً دوازده احتمال در آن ذکر شد یعنی هشت تا قاعده را اهل سنت از این کلمه الیقین لا یزول بالشک و چهار احتمال هم در مجموع کلمات، البته یکیش در اهل سنت هم هست آن وسواس، این دوازده وجه گفته شد می ماند این مسئله اخیر، مرحله اخیر کیفیت استظهار یعنی اگر ما نصمان این باشد لا تنقض الیقین بالشک، از این چی می شود استظهار کرد؟ و کیفیت استظهار.

ما عرض کردیم یکی از مسائل مهم در مباحث علوم اعتباری، در اعتباریات چه علوم و چه غیرش یکی از مباحث مهم آن مقدار دلالت لفظی است یعنی آن دلیل لفظی را باید کاملاً تحلیل بکنیم، چه به لحاظ مفردات و چه به لحاظ هیئت ترکیبیش، کلمه یقین توضیحاتش گذشت، یک توضیح نهایی هم بعد عرض می کنیم و شک هم که توضیحاتش گذشت. نقض هم عرض کردیم در عبارات

روایات ما نقض آمده که معنای سست کردن است، در عبارات اهل سنت یزول آمده، یقین لا یزول بالشک که به معنای نابود و اعدام است نه به معنای سست کردن. این راجع به مفردات بود که گذشت.

اما هیئت ترکیبیه اگر ما باشیم و این هیئت ترکیبیه لا تنقض الیقین که به صیغه نهی هم مخصوصا خوانده بشود لا تنقض الیقین بالشک عاداتا این طور مراد می شود، باید طبق ظواهر لفظی فرض بر این باشد که هم یقین هست هم شک هست، باید هر دو باشد یعنی وقتی گفت لا تنقض الیقین بالشک فرض هر دو را کرده، هم یقین را هم شک را و از آن ور هم جنبه تکلیف دارد، لا تنقض یا لا یزول ولو به صیغه نفی است لکن جنبه تکلیف دارد یعنی باید در اختیار انسان باشد که انسان بتواند آن را انجام بدهد یا انجام ندهد.

اگر ما باشیم و این تعبیر لا تنقض، با قطع نظر از احتمالاتی که داده شده این تصویرش باید این جوری باشد که باید فرض یقین بکنیم، فرض شک بکنیم و فرض این نکنیم که احدهما می خواهد دیگری را از بین ببرد، اگر بخواهد احدهما دیگه فرض هر دو نمی شود مثلا کسانی که گفتند در استصحاب شما شک را منفی می کنید، ملغی می کنید، این نباید مراد بشود چون فرضش این است که هم یقین هست هم شک است یا اگر قاعده شک ساری که انسان یقین به یک چیزی پیدا می کند بعد در همان یقینش شک می کند اصطلاحا شک ساری می گویند یعنی خود یقین متزلزل می شود فی ذاته، شک در خود او، این هم نباید مراد از حدیث باشد، این هم نمی شود مراد از حدیث باشد، چرا؟ چون در این جا فرض این است که هم یقین هم شک هر دو موجودند، دقت کردید؟ این نکات فنی استظهار است. اصولا در مقام استظهار باید آن ظرافت های لفظی را در نظر گرفت. باید فرض را بر این داشته باشیم که هم یقینی هست هم شکی هست و هر دو هم فعلی هستند. این طور نیست که یکیش از بین برود به خاطر دیگری مثلا در همین روایتی که از پیغمبر نقل شد ابتدائا می فرماید فلیطرح الشک و لیین علی ما استیقن، خب این جا شک را ابقاء کردند، این لا تنقض الیقین بالشک با این نمی سازد، با فلیطرح الشک، چون فلیطرح الشک یعنی شک برود پی کارش، خب! این با ظاهر روایت که لا تنقض الیقین بالشک که هر دو هست، هم یقین هست هم شک هست.

.....

خوب روشن شد؟ از آن ور مثلا اگر گفتیم استصحاب یک نوع تصرف در همان یقین شماسست و آن را توسعه بدهد این هم با استصحاب نمی سازد، چرا؟ چون این تصرف یک تصرف وجدانی است، این متعلق نهی نمی شود لذا اگر ما باشیم و این تعبیر این بیشتر به یک نوع حکم می خورد نه به یک نوع تصرف در ادراک ما، ابداع بکند آن یقین سابق را در مرحله بقا ابداعا باقی باشد، به این هم نمی خورد. عرض کردم حالا ما کاری نداریم به مجموعه احتمالاتی که داده شده، ما هستیم و این تعبیر، می خواهیم کیفیت استظهار را خدمتان عرض بکنیم.

پرسش: این احتمال آخر که فرمودید نمی شود چی بود؟

آیت الله مددی: که تصرف بکند در یقین ابداعا یقین به حدوث را یقین به بقاء قرار بدهد، این تکلیف بهش نیست، حکم ندارد، این اصلا خودش یک حالت ابداع نفس ندارد حکم به این نمی خورد. مضافا به این که این معنایش این است که شما یقین را بین شک را کلا لغوش بکن، الغایش بکن، این هم باز نمی سازد، با ظاهر حدیث نمی سازد.

این نکات را که من عرض می کنم برای این که یک قاعده عامه ای است برای این که در هر جا شما مبتلا شدید این ظرافت های لفظی را در نظر بگیرید. ما اصولا ان شا الله در بحث مکاسب، امروز هم فکر نمی کنم برسم ان شا الله فردا جلسه آینده یک توضیح می دهیم که یکی از راه هایی که اصولا در اصول کلا مطرح است برای استظهار، یکی از راه ها این است که ما به همان دلالت های لفظی نگاه بکنیم مخصوصا در امور اعتباری که این ها واقعیت ندارند، به همان مقدار ابراز اعتبار می شوند، ما باید همان مقدار ابراز را نگاه بکنیم و آن را تحلیل لغوی بکنیم و قانون و حکمی را که می خواهیم از آن در بیاوریم مبتنی بر آن تحلیل لغوی باشد، اساس کار این است مثلا فرض کنید اقم الصلوة لدلوک الشمس، عرض کردیم عده ای از اصولیین اهل سنت وقتی می خواهند این را تفسیر بکنند می گویند اقم الصلوة تکلیف است، انشاء است، لدلوک الشمس اخبار است، خب این را ما باید در مدلول قانونیش که حکم وضعی و حکم تکلیفی در می آید یعنی حکم قانونیش، بحث قانونیش جای خودش، مدلول لغوی را هم باید حساب بکنیم، اصلا مدلول لغوی اقم الصلوة لدلوک الشمس دو تا حکم ازش در می آید؟ یکی حکم و یکی اخبار، دو تا مطلب در می آید؟ یا در حقیقت همان

.....

دلوك شمس تتمه همان اقم الصلوة است، آن هم اعتبار شده است، دلوك شمس هم اعتباری است لذا ان شا الله تعالى من چون سابقا در بحث مكاسب عرض کرده بودم در اصول هشت فضا به اصطلاح، امروزی ها بعضی ها پارادایم بهش می گویند، هشت فضا فرض کردیم ان شا الله در بحث مكاسب دو مرتبه بحث را تکرار می کنیم، یکی از فضاهایی که ما مطرح کردیم که اصولا در فضای اصولی خیلی تاثیرگذار است بخش لفظی و تحمل در مدلول لفظی است، آن را تحلیل کردند، خود لفظ را تحلیل بکند، وقتی می گوید لا تنقض الیقین بالشك حالا کار نداریم با استظهاراتی که علما کردند و قواعدی که از این در آوردند، ما باشیم و این تعبیر، اولاً حکم از توش در می آید، یک نوع ابداع و تصرف از توش در نمی آید، ثانیاً حکمی که در می آورند حالا یا نقض است یا زوال است چون اهل سنت زوال گرفتند در روایات ما نقص، البته نقض ممکن است به معنای زوال هم باشد یعنی از بین ببرد، اما اساساً نقض کالتی نقضت غزلها، نقض سست کردن و شل کردن است، اساسش این است، انتقاض یعنی این یعنی لازم نیست که حتماً از بین ببرد، آن وقت مسئله یقین و شك هم فعلی شده یعنی هر دو مفروض است یعنی الان مفروض ایشان این است که هم شما یقین دارید هم شك دارید، لذا اگر بخواهیم بگوییم مثلاً من باب مثال این مراد این است که یقین شما باقی است، گفته لا تنقض، این امکان دارد نه این که امکان ندارد لکن اصطلاحاً به حسب اصطلاح علمای بیان بهش کنایه می گویند چون عرض کردیم در بحث همین مكاسب به مناسبتی مجاز و کنایه یعنی مجاز، مجاز مرسل، استعاره و تشبیه، این ها اصطلاحات خاص خودشان است، این را اصطلاحاً بهش کنایه می گویند مثل زيدٌ كثير الرماد یعنی جواد، این ممکن است، خوب دقت بکنید چون این اگر مراد آن باشد معنایش این است که یقین شما باقی است، شك را الغا می کنید یقین باقی است، در ظرف شك یقین باقی است، طبعاً چون شك دارید می خورد به اعتبار و ادعا یعنی ابداعاً شما یقین را می بینید، این می شود استصحاب به تصور ما.

پرسش: مبهم ۵۵:۱۰

آیت الله مددی: لذا ابداع می کند در یقین. ببینید شما اگر یک حالت راجح داشتید، ادراک راجح داشتید اگر آن را تکمیل کردید می گویند حجت، اگر تکمیل نکردید ابداع کردید اصل عملی است.

پرسش:

آیت الله مددی: در حجت هم که شما شک دارید اما تکمیل می کنید، مرحوم نائینی تفسیرش از حجت این است، این تفسیر مرحوم نائینی، مرحوم آقاضیا، مرحوم آقای خوئی، تفسیر متعارف نجفی ها یعنی الان اصولیین متاخر شیعه چون عرض کردیم بحث حجت، خوب دقت بکنید! ما این قدر گفتیم در چیزی که شائیتش طریقت صرف است، شانش طریقت صرف است این بحث مشکلی است. چیزی که طریقت صرف دارد مثل خبر واحد این که این حجت باشد یعنی چی؟ این کارش طریقت است، چیزی ایجاد نمی کند مثل حکم قاضی نیست مثلاً من باب مثال، مثل تذکیه نیست، سوق مسلمان نیست، مثل ید نیست، حتی مثل قرعه هم نیست، حالا قرعه باز یکم، آن هم تقریباً، این که طریقت صرف دارد، این که بحثی که از اوائل معتزله و اشاعره مطرح کردند، فقها و اصولیین اهل سنت مطرح کردند تا رسیده به زمان ما این یکی از اساسی ترین بحث های اصول است، چیزی که شانش لذا شما فکر می کنید، این که گاهی اوقات می بینید مسائل اصولی برایتان همین جور مبهم می ماند چون آن زاویه بحث را برایتان درست توضیح نمی دهند، این زاویه بحث است، چیزی که شانش طریقت صرف است، مثل عینکی که شما خارجی می بینید، مثل همین شیشه ای که الان شما از پشت شیشه می بینید، این شانش طریقت صرف است. مثل ابن قبه و عده ای از معتزله می گویند اصلاً حجیت برای این معقول نیست همان اشکال معروف ابن قبه؛ آن هایی که می گویند حجیت معقول است باید بیایند بنشینند تصویر بکنند حجیت چطور برای چیزی معقول است چون این طریقت صرف است، طریق صرف گاهی به واقع می رسد گاهی نمی رسد، این دیگه چیزی ندارد ایجاد یک مصلحتی بکند لذا عده زیادی از اهل سنت آمدند، عرض کردم این خیلی ظریف است چون متأسفانه ما بر اثر این که با آن ها محشور نبودیم، اصول ما، مثلاً یک چیزی از اصول این ها را گرفتیم علامه آورد در کتاب هایش بعداً هم به یک صورت مختصر تری در معالم و بعد اصلاً صورت دیگری شد، ما خودمان یک کاریش کردیم در قوانین و فصول و بعد هم تقریباً از زمان شیخ باز هم کلاً یک چیز دیگری شد، اصول ما یک عالم دیگری رفت آن ها عالم دیگر. غرض این که این نکته را خوب دقت بکنید آن بحث تصویب اساساً در اجتهاد مطرح است نه در بحثی مثل خبر، مثلاً فلان خبر راوی نقل کرده حالا به حسب ظاهر صحیح، نمی دانیم مطابق واقع

.....

هست یا نه، اجتهاد یعنی این، نکته را دقت بکنید، موضوعی که قطعا ما می دانیم، این قطعا را ابتدائا صحابه بکار بردند چون محدود بود، قطعا می دانیم حکم ندارد، ببینید! چرا قطعا؟ چون در قرآن نیست، کسی هم در صحابه از پیغمبر نقل نکرده، شد قطعا. روشن شد؟ موضوعی است که قطعا می دانیم حکم ندارد، این را چکار بکنیم؟ آمدند عده ای گفتند در موارد مشابهش نگاه می کنیم لذا خوب دقت بکنید اگر شما بخواهید به اصطلاح امروز قیاس را معنا بکنید قیاس دائما به معنای تمثیل منطقی نیست، اشتباه نشود، آن معنای جامع قیاس فضا سازی است یعنی می آئیم در شریعت فضا سازی می کنیم این موضوعی که حکم ندارد با آن مواردی که حکم دارد با کدام یکی نزدیک تر است، این را قیاس گفتند، آن حکم را برای این قرار می دهیم پس خوب دقت بکنید، مفروضشان این بود که حکم واقعی ندارد. روی این دقت بکنید لذا من همیشه عرض کردم در باب اجماع و قیاس، این دو تا از زمان دومی در اسلام وارد شد، در اصول و در فقه، قیاس و اجماع توسط او وارد شد، مشکلات اجتماعی هم پیش آمد حالا مجموعه قضایایی است که نمی خواهم بگویم چون چند بار گفتم و لذا عده ای قائل شدند که حکم الله می شود، لذا لفظ تصویب را بکار بردند که این صواب، حالا البته روایت هم دارد الحاکم إذا اجتهد، تعبیر آن ها در صحیح بخاری این طور است الحاکم إذا اجتهد فاصاب فله اجران و إذا أخطأ فله اجر واحد. ببینید دقت بکنید! این الحاکم را اگر ما به احکام حکومتی بگذاریم مشکل ندارد چون احکام حکومتی غالبا موضوعات متغیرند که حکم ندارند، ما به فلان کشور تجارت داشته باشیم ممکن است حکم نداشته باشد، به مصالح و به زمان عوض می شود لذا خوب دقت بکنید تصویب در احکام حکومتی کاملا متعارف است، الان مصلحت اقتضا می کند با شرکت هایی فرض کنید آمریکائی معامله نداشته باشیم، با شرکت های چینی معامله نداشته باشیم، خیلی خب! این چیزی است که زمان اقتضا می کند و حاکم تصمیم خودش را می گیرد، اشکال کجا بود؟ از این احکام موقت حکومتی حکم دائمی شرعی در بیاوریم، یک مقداری هم که بعد ها در دنیای اسلام مشکلات پیدا شد مال این بود مخصوصا که از احکام موقتی اولی و دومی، حالا سومی کمتر، این ها احکام دائمی در آوردند، این مشکل آن جا درست شد، اصلا ریشه اشکال در دنیای اسلام. این غیر از بحث این است که مثلا در قرن دوم، سوم فرض کنید روایتی را من باب مثال از عبدالله ابن عباس نقل کردند قبول بکنیم یا نه، حالا به حسب ظاهر هم صحیح است، این روایت مطابق

.....

با واقع هست یا نه، این مطالب با واقع و واقع نبودن این طریقت صرف است آن بحث طریقت صرف نیست، آن می آید فضا سازی می کند، می گوید اگر ما همه احکام شریعت را نگاه بکنیم این مورد که قطعاً حکم ندارد، این را شما الان می گوید ما از کجا می گوئیم؟ ابن حزم می گوید چون به ما نرسیده در قرآن هم نیست پس قطعاً ندارد. ابن حزم از این راه می آید، حالا ابن حزم متوفای ۴۵۳ است فکر می کنم، حالا ایشان را کنار بگذاریم، صحابه برایشان مطلب راحت بود که می گفتند قطعاً ندارد، لذا من همیشه عرض می کنم در حقیقت قیاس یک نوع فضا سازی است، این که گفتند تمثیل منطقی این نیست، یک نوع فضا سازی است، البته در مواردی هم تمثیل است چون آن تمثیل منطقی هم فضا سازی است. بعد ها که بحث حجیت خبر شد پس آن بحث تصویب این جوری مطرح شد، برایتان روشن شد؟ مفروض این است که واقعی نیست، ما با فضا سازی گفتیم حکم این است و لذا یک سوال مطرح شد که اگر نیست اصاب یعنی چی، خب نیست دیگه، اصلاً اصاب یعنی چی؟ اگر شما فرض می کنید نیست فرضتان را روی این گذاشتید، شما خیال نکنید حالا درسته اهل سنت یک جوریند ولی به هر حال این طور نیست که خیلی هم خنگ باشند، ملتفت نباشد، صحبت این پیش می آید که اصاب یعنی چی؟ می گویند اصاب یعنی این که اگر خداوند متعال حکم قرار می داد این بود چون این با مجموعه شریعت می سازد، با مجموعه شریعت این می سازد، فرض کنید مثلاً حد شرب خمر که گفتند نیست، چون زمان دومی دامادش یعنی شوهر خواهرش شراب خورده بود بعد بحث شد که چکارش بکنند، حالا بین صحابه این طور نقل می کنند که علی ابن ابی طالب فرمودند، خب می گفتند حد شرب خمر در قرآن نیست از پیغمبر هم نقل نشده. حضرت فرمود در حدودی که، در قرآن حدوداً چهار یا پنج تا از حدود آمده مثل محارب و سرقت، حضرت امیر طبق آن صحبتی که فرمودند با فضا سازی گفتند این به حدف قذف نزدیک تر است، شرب خمر با حد قذف، با سرقت و زنا و محارب و این ها خیلی نزدیک نیست، با این یکی نزدیک تر است و آن ها هم قبول کردند لذا حدی را که برایش قرار دادند هشتاد تاست، البته ما، تصادفاً این روایت در منابع ما هم به ظن معتبر آمده اما به ذهن ما خیلی واضح است که لسان لسان تقیه است، آن وقت این ها می آیند این را می گویند درسته حد شرب خمر در قرآن نیست، در روایات نیست، در سنت پیغمبر نیست لکن وقتی با این فضا سازی نگاه کردیم این یک، دو: این فضا سازی هم از مجتهد باید باشد، از هر کسی

قبول نمی کنند مثل این که شما فرض کنید پیش یک دکتری می روید بهتان جوشانده می دهد، این جوشانده را از دکتر قبول می کنند اما از پیرزن قبول نمی کنند، از یک دهاتی یا از یک بی سواد، از یک امی قبول نمی کنند. اگر این فضا سازی از یک مجتهد و صاحب نظر باشد این را قبول می کنند، این سر مسئله تصویب و مجتهدین و این حرف ها از این جا پیدا شد، روشن شد؟ تصویب هم به این معنا چون فرض این است که نیست، حالا تصویب معنا ندارد که، تصویب هم به این معنا که اگر خدا جعل می کرد همین را جعل می کرد.

پرسش: تصویب یعنی این که به دست ما نرسیده است

آیت الله مددی: نه خیر؛ آن ها می گفتند نیست که نیست

پرسش: عندالله هم نیست

آیت الله مددی: نیست اصلاً، چون این غیر از مسئله خبر است پس این بحث تصویب از زمان صحابه هم شروع شد

پرسش: اگر معتقد بودند که اصل هم نیست پس چرا می خواستند حکم را

آیت الله مددی: خب می گویند باید داشته باشد، یک تصور این بود حالا که نیست پس ولش بکنیم، اصالة البرائة، دیدند موارد زیاد است گیر کردند، اگر بگویند اصول اصول لذا اگر شما دقت بکنید در دلیل انسداد که چون کم می خوانند، در دلیل انسداد می گوید ما چون می دانیم احکام هست آیا می شود ما هر جا یقین پیدا نکردیم به اصلاً مراجعه بکنیم؟ می گوید نه، شریعت به هم می خورد. یکی از مقدماتی که می گوید شما به ظن برگردید مال همین است دیگه، اصلاً نکته اش این است من عرض کردم این دلیل انسداد از همان صدر صحابه مطرح است لکن به این شکلی که ما در کتب ما آمده نبوده، مجملش این است که احکام شریعت هست، خیلی هایش را نمی دانیم، موارد علم ما محدود است، بقیه را چکار بکنیم؟ یا احتیاط بکنیم یا اصل برائت جاری بکنیم، اصل برائت و احتیاط عسر و حرج شدید است و اخلال نظام لذا نتیجه گیری این شد که به ظن عمل بکنیم. عرض کردیم بعد ها هم که یواش یواش دامنه فقه توسعه پیدا کرد گفتند اگر بنا شد ظن حجت باشد خب علم به طریق اولی حجت است. روشن است؟ این مفروغ عنه شد، این بعد ها

عنوانش این شد که حجیت علم ذاتی است، حجیت ذاتی علم این طوری در دنیای اسلام رواج پیدا کرد، توضیح هم داده شد که در میان واقعا دنیای شیعه هم کسانی که ابتدائاً صراحتاً مقابل این ایستادند اخباری ها بودند، آمدند حجیت علم را منکر شدند، یکی از مباحث اصلی اخباری ها هم همیشه همین است، آن ها گفتند احکام توسط شریعت، قرآن و سنت رسول الله و توسط اهل بیت سلام الله علیهم، هر دو تفسیر شدند و جایی نیست که ما بخواهیم به ظن و این حرف ها مراجعه بکنیم، به علمی که خودمان خیال می کنیم باید از همین راه باشد، غیر از این راه هم درست نیست حتی اگر علم هم نیاید. اگر علم از غیر آن راه هم آمد حجیت ندارد، حالا این بحث هایی که سابقاً گفتیم.

بعد ها که بحث خبر آمد مثلاً همین خبر *إن الله إذا حرّم شیئاً حرم ثمنه*، إذا حرم اکل شیئاً، خب این یک حادثه ای است که هم جابر ابن عبدالله انصاری نقل می کند هم عبدالله ابن عباس، خیلی عجیب است، از صحابه هم کسی غیر از این دو تا ندارند، یک قصه ای است که یهود خداوند برایشان دنبه را حرام کرده بود، دنبه را آب می کرد روغن می کردند روغن را می فروختند. در سال حجة الوداع یا فتح مکه است، یا سال هشتم است، به نظرم سال هشتم است، گفت پیغمبر به دیوار کعبه تکیه داده بودند خنده شان گرفت که یهود این کار را می کردند، بعد پیغمبر گفتند *إن الله إذا حرّم شیئاً، البته آن جا دارد که لعن الله الیهود*، خداوند بر آن ها حرام کرد. دو نفر این حادثه را نقل کردند. عبدالله ابن عباس که حدود ده سالش بوده، جابر ابن عبدالله که حدود ۲۲ سالش بود. تصور می فرمائید؟ عبدالله ابن عباس صدقصدقه مثل همدیگه است، عبدالله ابن عباس می گوید پیغمبر هم بعد فرمود *إن الله إذا حرّم اکل شیئاً حرم ثمنه*، خب این خیلی مهم است، در فقه تاثیرگذار است، این یک تکه را هم جابر نقل نمی کند، تصور خارجی بفرمایید، این که در اول مکاسب مرحوم شیخ روی قاعده عام آورده این را جابر هم نقل نمی کند، عبدالله ابن عباس هم، حالا لطیف ترش هر دو قسمتش چه بخش یهود و چه این ذیلش اصلاً در روایات اهل بیت نیامده، البته مرحوم شیخ توجه نفرمودند، این روایت صدرا و ذیلاً منحصراً در کتب اهل سنت است، در صحیح بخاری هم نیست، در کتب معتبرشان هم نیست، صدرش را الان شک دارم اما ذیلش مسلم در صحیح بخاری نیست، دقت می کنید؟ اصلاً ذیلش را فکر می کنم در این کتب صحاح ست نباشد، *إن الله إذا حرّم اکل شیء*، نگاه بکنید! در ذهنم

.....
هست غیر از صحاح ست است، در یکی دیگه از این کتب است، از صحاح ست را ایشان نقل نمی کند. دقت فرمودید؟ بحث را دقت بکنید، در این جا چیست؟ صحبت صحبت طریقت است، این جا دیگه بحث اجتهاد و استنباط و فضا سازی نیست، آیا این مطلب را پیغمبر فرمودند یا نفرمودند، در کتاب احکام که آمدی نوشته در بحث حجیت خبر هم همان تصویری را که در اجتهاد گفتند این جا هم گفتند.

پاسخ پرسش: غیر از مسند هم به نظرم جای دیگه هست، در غیر مسند احمد یک جای دیگه هم مال ابن عباس هست.

پرسش: مبهم

آیت الله مددی: می دانم، غیر از آن هم یک مصدر مستقل دارد نه این که او از مسند گرفته باشد، به ذهنم می آید مصادر مستقل دارد پس خوب این مطالب را دقت بفرمایید، چیزی که شانش طریقت صرف است یک همچنین حجتی است، این هم یک موقعی شما روی این فکر بکنید و لذا مثل ابن قبه قائل شد که امکان ندارد، چیزی که شانش طریقت صرف است امکان جعل حجیت ندارد، مرحوم نائینی آمدند گفتند چرا، چیزی که شانش طریقت صرف است اگر طریقتش ناقص باشد کاشفیتش ناقص باشد حجیت یعنی تتمیم کشف، آن کاشف ناقص را تام قرار داد، اگر این جور شد می شود حجت، می شود اماره، می شود دلیل. اما اگر ابداع کرد چیزی را تازه قرار داد غیر از جهت کشف، این می شود اصل عملی.

ببینید اگر آمد گفت شما یقین به حدوث داشت یقین به زنده بودن زید دیروز داشتید، خوب دقت بکنید! خب دیروز دیدید و باهاش صحبت کردید، از صد در صد هم گذشته، امروز به خاطر این که یک روز گذشته شده نود و پنج درصد، اگر آمد گفت که این ۹۵ درصد را من می آیم صد در صدش می کنم، این معنای این است که استصحاب مفید ظن است، از باب ظن حجت است، حجیت استصحاب مثل خبر می شود اما اگر گفت دیروز یقین داشتی امروز هم یقین هست، ببینید بقای یقین را ابداع می کند، این می شود اصل عملی پس اگر تتمیم کشف کرد می شود حجت و اماره.

پرسش: عبارتش چی می شود؟ اگر بخواهد تتمیم بکند چی باید بگوید؟

آیت الله مددی: الیقین باق، به لا تنقض نمی شود بگوید.

پرسش: می گوید نود و پنج درصد را صد در صد ببین؟

آیت الله مددی: می گوید لیس لکن أن تشک و لذا نائینی هم همین طور و انصافا هم اگر آن حدیث، البته حدیث روشنی ندارد، لیس لاحد من موالینا التشکیک فیما یرویه عنا ثقاتنا، این تصادفا با آن مبنای نائینی هم می خورد، می گوید شارع اگر آمد ازاله شک کرد، تتمیم کشف کرد این می شود حجت، لیس، البته عبارت لیس نیست، نمی دانم لا عذر لاحد همچنین چیزی، یا لا ینبغی، لا عذر به نظرم. حالا لیس به زبان ما مشعور شده اما این متن حدیث نیست.

یکی از حضار: لا عذر لاحد

آیت الله مددی: لا عذر لاحد، متن حدیث از ایام جوانی در نجف در مدرسه در ذهن ما لیس است لذا

می گوید شک را برداشت، اگر شک را برداشت ببینید، حالا مثلا در همان روایت اهل سنت گفت و لیطرح الشک، شک را برداشت، بعد چی گفت؟ و لیبن علی ما استیقن، تا گفت و لیبن این احتمال دارد اصل عملی باشد، و لیبن چون بنا گذاشتن یعنی این که این را تو ببین، آن ما استیقن هست، آن خب احتمالا اصل عملی، پس آن نکته فنی هم فکر می کنم برایتان روشن شد و در استصحاب چرا این ها مشکل دارند؟ آن مشککش این است که یقین به حدوث نسبت به مرحله بقا یک ظنی می آورد، اگر الغای شک کرد می شود از باب امارات، اگر الغای شک نکرد گفت من یقین را می بینم می شود اصل عملی پس اگر ما باشیم و حالا بحث را برگردانیم به بحث خودمان، این نکات و ظرافت ها را خوب دقت بکنید چون این ظرافت ها در مباحث اصولی فوق العاده تاثیرگذار است، این ها را من هی تکرار می کنم چون هدف من این است که این در ارتکاز شما برود چون وقتی مطلب زیاد تکرار شد می رود در آن ثوابت ذهن و در رسوخ در ذهن و در نفس و جز مرتکزات می شود، آن وقت اگر گفت لا تنقض الیقین بالشک، اگر ما باشیم نه اماریت استصحاب در می آید نه اصل عملی، این یک حکم است، می گوید اگر ما باشیم بحث های لفظی دارند می کنند، ما باشیم نه می گوید لیس لاحد من موالینا التشکیک، شک نکن، این مفادش این نیست که شک نکن، این مفادش این است که یک یقین فرض می

.....

کند، این را من همی امروز یک درس قرار دادم برای این که این در کل ابواب فقه و اصول برای شما تاثیرگذار است که ما استظهار چه معنایی بکنیم، این نمی گوید شک نکن، نمی گوید یقین تو باقی است، این اگر می گفت تو شک نکن این اماریتش را اثبات می کند، اگر می گفت یقین تو باقی است اصل عملیش را اثبات، آمد گفت لا تنقض الیقین، لا یزول یقین بالشک، این لا یزول یا لا تنقض این به معنای این است که اصلاً جعل کرده، قانون قرار داده، مثل این که می گوید نماز بخوان صلّ این لسانش لسان حکم است.

پرسش: با توجه به این که الان می خواهد (مبهم) این نقض فعلی شک بالفعل است

آیت الله مددی: به یقین بالفعل است

پرسش: یقین بالفعل را چجوری معنا می کند؟

آیت الله مددی: خب باید یک جور معنایش بکنیم، اگر منسجم نشد آن وقت مجبوریم کنایه بگیریم. اگر شد که خب تمام، آن وقت لذا مثلاً ببینید اعتق عبدک عنی، تصدق بمالک عنی، می گوید خب نمی شود، اگر مال توست از من نمی شود که، این دو تا با همدیگر نمی شود، چون نمی شود پس معنایش این است که اولاً مالت را به من هبه بکن، این معنایش این است، بعد هم از طرف من وکیل مال من را صدقه بده، این تصرف برای چیست؟ چون می گویند با ظاهرش که نمی شود، تصدق بمالک عنی که نمی شود که پرسش: یعنی تصرف این جا با فرض این که یقین فعلی است تصرف قطعی است

آیت الله مددی: حالا ببینید، شما باید ببینید چه تصرفی؟ یک: آیا ممکن است ما با همین ظواهر قبول بکنیم و تصرف هم در آن نکنیم و حکم بگیریم و آن معانی من هشت تا قاعده و چهار تا هم احتمال ما، مثلاً فرض کنید با شک ساری نمی سازد

پرسش: شانیت شارع هم هست؟

آیت الله مددی: طبعاً تصور می شود خب یعنی شانیت شارع مقنن، یعنی وقتی بتوانیم حکم یعنی در دائره تقنین است، امر قانونی است، امر حقوقی است به قول امروزی ها، امری است که قانون به او شامل می شود

.....

من می خواهم ذهنیت را اول آماده بکنم پس شما باید در این هشت قاعده ای که از این گفته مثلا یکی از آن قواعد اصالة الحقيقة است، این ممکن است بگوییم از این لفظ در می آید، چرا؟ چون می گوید مراد از یقین یعنی حقیقت، مراد از شک یعنی مجاز، لا تنقض الیقین بالشک یعنی تو خودت را متعبد بکن به حقیقت، به مجاز گوش نکن، این ممکن است، تصادفا این معنا ممکن است، حالا این خیلی بعید هم بود، این معنا که لا تنقض یعنی تو رفع ید نکن از معنای حقیقی که یقینی آن است به مجرد شک، این جا فرضش این است که هم یقین محفوظ است هم شک محفوظ است هم حکم محفوظ است هم نقض و زوال محفوظ است، همه چیزش محفوظ است هیچ مشکل ندارد

پرسش: عقلائی نیست؟ مبهم

آیت الله مددی: بله آن بحث اشکال من بود، آن بحث حمل بر حقیقت میثاق عقلائی است، جای اصل نیست، جای تعبد نیست. حالا آن بحث دیگری است یعنی خود بنده گفتم. پریروز بود یا دیروز بود خود بنده در درس گفتم لذا گفتیم این نه اماره است، حتی ما گفتیم اصلا ظهورات مفید ظن هم نیستند چه برسد به اصل عملی، این اصطلاح یک میثاق عقلائی است، یک میثاق عقلائی است که گفت آب یعنی آب، بیاور یعنی بیاور، این که آب به معنای دیگر باشد و بیاور به معنای دیگر باشد این دلیل می خواهد، میثاق عقلائی است اصلا لکن می خواهد بگوییم اصالة الحقيقة با این می سازد، معنا یکی است وسواس که من معنای یازدهم گفتم، این هم با این می سازد که من عرض کردم اصولا روایت لا تنقض الیقین را پدر مرحوم شیخ بهائی به عنوان زوال وسواس شاه طهماسب آورد، ایشان اوائل دولت صفوی، به نظرم وقتی که پیش آمد هنوز پایتخت صفویه قزوین بود، هنوز اصفهان نیامده بودند، ایشان دز قزوین پیش شاه رسید، ایشان دید شاه وسواس دارد این رساله عقد طهماسبی، این چند تا اسم دیگه هم دارد، این رساله عقد طهماسبی را برای همین جهت نوشت که شاه از وسواس در بیاید، تصادفا این معنا با ظاهر روایت هم می سازد، این هم بد نیست، لا تنقض الیقین بالشک تو یقین به وضو داشتی وسوسه شد که وضوی من از بین رفت، تو خودت را متعبد بکن به وضو، می سازد هم حکم باشد استصحاب هم نباشد یعنی ظواهر الفاظش تصادفا با این معنا می سازد، این معنایی که مرحوم شیخ حسین حارثی، شیخ حسین ابن عبدالصمد

.....
حارثی رحمه الله ایشان می خواست از روایت در بیاورد برای این که جلوی وسواس شاه را بگیرد، تصادفاً به ذهن من به لحاظ قواعد

لفظی این معنا هم می سازد

پرسش: این مال همان لحظه ای است که وضو می گیرد

آیت الله مددی: نه بعدش، بعدش که مال قبل بوده دیگه، می گوید تو وضو گرفتی که یقین داشتی، شک می کنی حدثی صادر شد یا نه، شک نکن، به شک اعتنا نکن، نه این که می خواهد بگوید یقین تو باقی است، دیگه اصلاً دست از آن یقین بردار، به دنبال همان برو، حکم هم هست، کارت را انجام بده، مراد این است، لا تنقض الیقین بالشک، تصادفاً این که من معنای یازدهم قرار دادم این معنای یازدهم هم از این در می آید، انصافاً مشکل ندارد یعنی می توانیم محافظت بکنیم

اما اگر بخواهیم استصحاب را، اگر استصحاب را هم به معنای حکم بگیریم آن هم در می آید نه به معنای ابداع، بگوید شما اگر یقین داشتید شک در بقا بود این جا هم یقین محفوظ است هم شک محفوظ است هم حکم به عدم نقض محفوظ است، یعنی شما بنا بگذار آثار وضو را باز کن، به هم زن، دست از آن یقین به وضویت بردار و لذا هم اگر ما باشیم و ظاهر این حدیث از توش استصحاب در می آید اما به معنای حکم نه به معنای ابداع بقاء، ابداع بقای یقین، این یک حکم شرعی است، شما به همان یقینت عمل بکن. معنای دیگری که هست معنایی که مرحوم آقا شیخ هادی تهرانی هم کرده آن هم در می آید، قاعده مقتضی و مانع، ایشان اصرار دارد که قاعده مقتضی و مانع ثابت است، قاعده مقتضی و مانع به اصطلاح ایشان غیر از آن مقتضی و مانعی که در رسائل آمده، اگر شما سببی را، علتی را ایجاد کردید تا یقیناً مزیل آن نیاید آن را باقی بدانید، آثار را برایش بار بکنید.

پرسش: این ابداع نیست؟

آیت الله مددی: نه، شما وضو گرفتید، سبب که آمد یقین است، شما شک می کنید خوابت گرفت یا خوابت نگرفت، حدثی صادر شد یا نشد، هر چی هم شک کردید از آن وضو لذا امام می فرماید لانک کنت علی یقین من وضوئک، از آن وضو دست بردار، یعنی چی

دست بردار؟ نه این که یقینت باقی است، تصرف در یقین نمی کند. تو هم هنوز عملت را روی وضو بگذار پس این جا هم به معنای

یقین به معنای خودش است، شک چون شک خورده به مزیل

پرسش: الان فرق این با قبلی چی شد؟

آیت الله مددی: فرق این با قبلی، در قبلی فقط می خواهد بگوید که تو طبق حالت سابق عمل بکن، این می گوید نظرش در، چون

عرض کردم در امور اعتباری آن زاویه دید فرق می کند، در این امر ایشان می گوید نه مرادش نیست که حکم به بقا بکند، می

خواهد بگوید حکم می کند مزیل اگر شک کردید به شک در مزیل اعتنا نکن، به مزیل اگر شک کردی اعتنا نکن.

پرسش: همان می شود دیگه

آیت الله مددی: نه ظرافت هایش فرق می کند.

پرسش: لفظش فرق می کند

آیت الله مددی: پس معلوم می شود از اول بحث توجه نکردید. ما الان تمام بحثمان ظهورات لفظی است.

پرسش: در هر دوی این ها زاویه بحث را متوجه شدیم فرق دارد، یک خرده بیشتر این را توضیح بدهید.

آیت الله مددی: دیگه وقت ما امروز تمام شد، توضیحش را خودتان فکر بکنید در خانه

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین